

## پاسخ به نقد «زندانی نای در بوته نقد»

مقدمه:

در شماره ۴۱ و ۴۲ مجله ادبی - فلسفی کتاب ماه ادبیات و فلسفه مطلبی با عنوان، «زندانی نای در بوته نقد» از آقای مسعود تاکی به چاپ رسید که از ارزش ادبی خاصی برخوردار بود، و این نوشته پاسخی به آن نقد است. گفتنی است که کتاب ارزشمند زندانی نای (گزیده اشعار مسعود سعد) تألیف استاد محترم دکتر سیروس شمیسا است که در سال ۱۳۷۵ از سوی انتشارات سخن به بازار کتاب و ادب‌دوستان عرضه شده است.

\*\*\*

۱- وین چنین قوتی تورااست که تو

پارسی را کنی سکاوندی

دکتر شمیسا: «پارسی را کنی سکاوندی، ظاهراً یعنی قلب حقیقت می‌کنی، اهل فارس را اهل سکاوند قلمداد می‌کنی. (سکاوند هم نام یکی از شهرهای خراسان و هم اسم کوهی در سیستان بوده) یا سجاوندی (منقش کردن باطلا و سنگرف) را که در مورد قرآن به کار می‌برند در مورد فارسی به کار می‌بری. (طنز است یعنی چه هنری!) و در ضمن پارسی ایهام دارد به اسم ابونصر پارسی.»

دکتر نوریان: «منظور از «پارسی را کنی سکاوندی» این است که در اثر توطئه بوالفرج، بونصر پارسی در قلعه سکاوند زندانی شده است و این قلعه نیز از قلعه‌های معروف دوره غزنوی است که نامش در تاریخ بیهقی و سایر منابع آمده است.»

تاکی: «اگر حتی سکاوندی در این بیت در معنی سجاوندی باشد - که نیست - چرا باید از مقوله طنز و کنایه به حساب آید؟ وقتی می‌دانیم بسیاری از کتب دربار ایران و سلاطین به آب طلا منقش بوده، مرحوم معین (سجاوندی) را برای هر نوع کتاب آورده نه فقط قرآن‌گرمیم. دیگر در مصراع نخست همین بیت، صحبت از توانایی و قوت است که با هنر سجاوندی ارتباط چندانی ندارد. سکاوند نام ناحیه‌ای در غزنین است و گرمسیر است و در تاریخ بیهقی و المسالک و الممالک استخری معرفی شده است.»

● حال اگر به دور از بحث‌های مربوط به واژه «پارسی» و «سکاوندی» یا دقت بیشتری به شعر نگاه کنیم، باید گفت که بین قوت و هنر سجاوندی و

همچنین طنز و کنایه موجود، در بیت برخلاف نظر تاکی ارتباط کاملی وجود دارد. زیرا اگر بپذیریم که یکی از معانی سجاوندی به معنی (منقش کردن با طلا و سنگرف) است، و در اصطلاح کنایی به مفهوم قلب حقیقت، پس می‌توان بیت را اینگونه معنی کرد:

تو از این توانایی و قوت (توان منقی) - به کنایه گستاخی و بی شرمی - برخوردار هستی که... دقیقاً مصداق این سخن است:

تو از چنین توانایی و قوت برخوردار هستی که حتی به بزرگ‌ترین شاعران هم ناروا بگویی.

۲- گرمابه سه داشتم به لاهور

وین نزد همه کس عیان است تاکی پس از آوردن توضیحات شمیسا می‌نویسد: «شاعر گفته، سه گرمابه به شهر لاهور داشتم نه در خانه، ثالثاً اگر در خانه خود سه گرمابه داشته باشد چه گونه این موضوع نزد همه کس عیان بوده است؟»

● باید گفت که منظور شاعر از واژه لاهور در معنی مجازی اراده کل به جز است، مثل اینکه بگوییم: آنگاه که در فلان جا بودم سه... داشتم، آیا منظور از فلان جا همان خانه نیست؟ و اینکه ایشان گفته‌اند که چگونه پیش همه کس عیان بوده، باید گفت، قطعاً منظور شاعر باز همان اراده کل به جز یعنی نزدیکان و افراد خاص است نه همه مردم، در ضمن در این صورت هم جای هیچ شگفتی نخواهد بود، زیرا ای بسا از امکانات کسی همگان نیز آگاه هستند.

لازم به یادآوری است که پذیرش سه حمام در شهر لاهور برای شاعر ثقیل می‌نماید، مگر بپذیریم که او سه حمام عمومی داشته و از این راه تجارت می‌کرده است که این نیز منطقی نمی‌نماید و یا داشتن را در معنی غیرمالکیت و به مفهوم برخوردارگی از امکانات (در دسترس داشتن) در نظر بگیریم. ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که پذیرش سه حمام با سه خانه (اگر چه ذکر نشده) خیلی به دور از ذهن نمی‌تواند باشد، ای بسا شاعر بسیار پوشیده و کنایی از تعدد زوجات و یا نهایت امکانات سخن می‌گوید که در این صورت باید گفت که باز لاهور در شکل مجازی اراده کل به جز، یعنی خانه مراد شاعر بوده است.

۳- انده چرا برم چو تحمل بیایدم

روی از که بایدم که کسی نیست آشنا تاکی می‌نویسد که دکتر شمیسا واژه «روی» را یک بار در معنی «جانب داری و حمایت» گرفته‌اند و یک بار در معنی «شرم و حیا» و سپس خود می‌نویسد که مسعود سعد، مفهوم این بیت را در جایی دیگر آورده:

کس مرا نشناسد و بیگانه رویم نزد خلق زان که در گیتی ز بی جنسی ندارم آشنا و نهایتاً معتقدند که:

«در مقایسه دو بیت بالا در برابر (بیگانه روی) (آشنا) می‌نشیند، پس (روی) در معنی (دیدار، انتظار ملاقات) است و مفهوم کلی بیت، بر تنهایی و غربت شاعر دلالت دارد.»

● ذکر این نکته ضروری است که پذیرش دو معنی دکتر شمیسا نیز سبب برداشت غلطی از شعر نخواهد بود، زیرا ایهام موجود در ترکیب (روی از که بایدم) امکان هر سه نوع برداشت فوق را برای خواننده میسر می‌کند.

۴- روا بود که زمن دشمنان بیندیشند

حذر ز آتش نز بهر التهاب کنند تاکی پس از توضیحاتی ترکیب «آتش تر» را از دکتر شمیسا نپذیرفته و نهایتاً معتقد است که «نز آتش» بوده، «آتش تر» غلط چاپی و نوشتاری است.

● بهتر آن بود که تاکی به معنی شعر با ترکیب «آتش نز» اشیارهای می‌کرد تا خواننده قضاوت روشن تری داشته باشد. به نظر می‌رسد که مصراع دوم باید به شکل سؤالی خوانده شود، به این مطلب اشاره داشته‌اند - و در این صورت معنی بدین گونه خواهد بود: آیا دوری جستن از آتش برای التهاب آن نیست؟ یعنی شاعر خود و یا زبان خویش را به آتشی ملتهب تشبیه کرده، که نتیجه آن دوری جستن دشمنان از او است. حتی به نظر می‌رسد که سؤالی خواندن هر دو مصراع نیز امکان‌پذیر است یعنی:

آیا شایسته است (جای آن است) که دشمنان از من هراسی داشته باشند؟ و در مصراع دوم می‌گوید:

آیا دوری از آتش برای التهاب آن نیست؟ یعنی به کنایه می‌خواهد بگوید:

من آن آتشی هستم که از التهاب افتاده‌ام و خاکستری بیش نیستم، پس چه جای آن است که از انسانی چون من دشمنان هراس داشته باشند.

۵- تو تا امید گشتی از عمر خویشتن

نومید شد به هر جا از تو عُفات تو تاکی می‌نویسد: «دکتر شمیسا عُفات را جمع عافی دانسته و آموخته و بخشنده معنی کرده‌اند، ولی با این معنی چگونه می‌شود معنی صحیحی از بیت دریافت؟ یکی از معانی عافی: (خواهنده رزق از مردم) (= منتهی الادب) است و این منظور شاعر بوده است.

● اگر چه در معنی ارائه شده تاکی جای بحث نیست، ولی باید گفت که بیت با همان مفهوم: «آموخته» و «بخشنده» نیز دارای معنی کاملی است،

یعنی می‌توان بیت را اینگونه معنی کرد:  
از آنجا که تو از عمر و زندگی خود مایوس و ناامید  
شدی، همه کسان (در هر جا) که می‌خواستند به تو  
بخششی (لطقی) کنند، آنان نیز ناامید شدند و از دست  
آنها هم کاری ساخته نیست، زیرا اولین شرط همانا،  
امیدواری و روحیه توست. تقریباً به مصداق این شعر از  
ناصرخسرو:

چو تو خود کنی اختر خویش را بد

مدار از فلک چشم نیک اختری را  
۶- آرد هوای نای مرا ناله‌های زار  
جز ناله‌های زار چه آرد هوای نای؟  
دکتر شمیسا «هوا» را در دو معنی ایهامی هوای  
زندان نای و دمی که در نی دمیده می‌شود در نظر داشته  
و مصراع دوم را «اسلوب الحکیم» می‌دانند، زیرا  
می‌گویند مراد از هوای نای، دمی است که در نی دمیده  
می‌شود، نه هوای زندان نای که در مصراع اول گفته شده  
است، اما تاکی با توضیحات مستندی چون:

چه ساز بود که در پرده می‌زد آن مطرب

که رفت عمر و دماغم هنوز پر ز هواست  
(حافظ)

هوا را به معنی «نغمه و آهنگ» پذیرفته، معتقدند  
که در این بیت منظور همان نغمه و آهنگ است.

● اگر چه توضیحات تاکی درست می‌نماید، ولی  
به هیچ عنوان نظر دکتر شمیسا قابل انکار نیست، زیرا در  
این صورت هم بیت از معنای زیبایی برخوردار است.  
نکته دیگر اینکه اگر هوای نای را در هر دو مصراع به  
معنای حقیقی هوای زندان نای نیز تلقی کنیم، برداشت  
غریبی نخواهد بود، گر چه دو معنی اول بسیار زیباتر  
است.

۷- بادم به نظم و نثر و نه نقام

مشکم به خلق وجود و نه غمازم  
دکتر شمیسا: «در ایجاد نظم و نثر چون باد سریع  
هستم اما نام (سخن چین) نیستم، باد از آنجا که بوی  
مشک قافله‌ها را به اطلاع دزدان می‌رساند نام  
است...» و تاکی می‌نویسد: «سخن بر سر این نیست که  
آیا باد بسوی مشک قافله‌ها؟ یا صدای زنگوله  
چهارپایان؟ یا سخن اهل کاروان؟ را به گوش رهزنان  
می‌رسانید، به ویژه که همه قافله‌ها مشک یا خود  
نداشته‌اند، بلکه باید توجه کرد، که یکی از معانی (باد)  
نسیم و بوی خوش است (= فرهنگ تاریخی زبان  
فارسی) و با توجه به مصراع دوم و واژه مشک این معنی  
صحیح‌تر می‌نماید.»

● اگر چه معنی دکتر شمیسا کامل و پسندیده نیست،  
ولی نظر تاکی نیز نیاز به توضیح و تأمل بیشتری ندارد.  
اگر بپذیریم که یکی از معانی (باد) همان نسیم و بوی

خوش است، پس باید گفت که شاعر نظم و نثر (ادبیات)  
را به باغی و خود را هم به نسیمی خوش تشبیه کرده  
است. یعنی می‌خواهد با زبان کنایه بگوید که: من  
همانند نسیمی خوش سبب شکوفایی و یا عطراگین  
بودن باغ نظم و نثر هستم. به کنایه دیگر: شعرهای  
دلنشین و نغم می‌سرایم.

۸- بر من سخن نیست بنندد بلی سخن

چون یک سخن نبیوش نباشد سخن سرای  
اینکه دکتر شمیسا مطابق «یاسمی» «نبت» و  
«بنندد» را پذیرفته‌اند و تاکی نظر دکتر نوریان یعنی:  
«نبت» و «بنندد» را ترجیح داده‌اند، باید گفت که بیت  
در هر دو حال از برداشت خاصی برخوردار است، اما از  
آنجا که به معنای دکتر نوریان در این لحظه نگارش  
دسترس نیست، لذا از هر گونه توضیح نسبت به مفهوم  
بیت خودداری می‌شود.

ولی در ارتباط با نظر تاکی که همانا رد نظر دکتر  
شمیسا است باید گفت که درنبت (نمی‌آفریند) و یا  
بسته شدن به معنی «آفریدن» جای هیچ شگفتی  
نیست؛ اگر چه اکنون نمونه موثق و مشخصی در ذهن  
نیست، ولی می‌توان آن را با ترکیبی چون: صورت بستن  
به معنای (نقش آفریدن) و عکس آن مقایسه کرد و  
ترکیب سخن بستن به معنای (آفریدن) و عکس آن را  
پذیرفت.

۹- ای تیغ اگر نیام به حیلت نخواستی

در دژ که بی برهنه چو سوزن چگونگی  
تاکی می‌نویسد که دکتر شمیسا درکه را با فتح «د» و  
سکون «ر» خوانده و آن را به معنی «دوژخ» و  
«نشیب» و «عقب» و «فرورفتن» آورده‌اند، ولی تاکی  
نظر دکتر نوریان را پذیرفته و معتقدند که شکل صحیح  
کلمه به کسر «د» و سکون «ر» و به مفهوم «حلقه زه  
کمان» است و نهایتاً این معنی را ارائه داده‌اند: «شاعر  
خود را به سوزن لاغری تشبیه کرده و دخمه زندان را از  
نظر تنگی به حلقه زه کمان.»

● اولاً با توجه به فرهنگ معین که «درکه»  
(e-daraka) را به معنی «ته»، «طبقه پایین» و «طبقه  
دوژخ» هم معنی کرده می‌توان معنی دکتر شمیسا را نیز  
پذیرفت و با توجه به واژه برهنه در مضارع دوم، بیت را  
اینگونه نیز معنی کرد:

پس چگونه است که چون سوزنی عریان در ته  
(قعر) جهنم (زندان) مانده‌ای. یعنی شاعر از نظر عریانی  
خود را به سوزن و زندان را هم به جهنم تشبیه کرده  
است. البته معنی اول ظریف‌تر به نظر می‌رسد.  
ثانیاً مصراع اول بیت از پیچیدگی خاصی برخوردار  
است، ولی به معنی آن هیچ اشاره‌ای نشده است. حال

اگر با توجه به مصراع دوم تیغ را مجازاً به مفهوم شاعر و  
یا زبان او و نیام را در معنی مجازی سکوت تلقی کنیم  
آنگاه مفهوم کنایی مصراع اول اینگونه خواهد بود:

ای مسعود اگر سکوت تو از روی حيله، چاره‌اندیشی  
و یا مصلحتی نبود، پس چگونه است که همانند سوزنی  
عریان در قعر جهنم (زندان) مانده‌ای. به کنایه دیگر  
اینکه تو شمشیر برنده و تیزی هستی که در غلاف  
ماندن تو فقط از روی مصلحت و یا حيله‌ای است.

۱۰- ای رونی‌یی که طرفه بغداد تو

دارد نشستگاه تو بغداد من  
دکتر شمیسا: «ای رونی که تو طرفه بغداد هستی،  
هوش و حواسم (بغداد) میل نشستگاه تو را دارد.» و تاکی  
می‌نویسد، منظور شاعر در این بیت چنین است: «ای  
ابوالفرج شعر تو همان طرفه بغداد (تحفه‌ای که از جانب  
بغداد می‌رسد) است و هر جا که تو باشی، آنجا چون  
بغداد آباد و پررونق است.»

● گفتنی است که مصراع اول بدین گونه که نوشته  
شده است به هیچ عنوان معنا و مفهوم کاملی را افاده  
نمی‌کند، یعنی اگر شعر را به نثر بنویسیم دقیقاً به این  
شکل خواهد بود:

«ای رونی‌یی که طرفه بغداد «تو» (چی؟) می‌بینی  
فعلی جمله را تمام نکرده است؛ و اگر با سکون «د» در  
بغداد خوانده شود از نظر معنایی کامل است، ولی با  
قرائت مصراع دیگر متفاوت نمی‌نماید. پس معانی ارائه  
شد نمی‌تواند کامل و بی‌نقص باشد، به نظر می‌رسد  
شکل صحیح بیت اینگونه است:

ای رونی‌یی که طرفه‌یی بغداد تو

دارد نشستگاه تو بغداد من  
«ای رونی‌یی که بغداد تو طرفه‌ای است.» لازم به  
ذکر است که وزن شعر با افزودن «یی» به «طرفه» با  
توجه به قاعده کوتاه تلفظ کردن مصوت‌های بلند مختموم  
به (و) و (ی) غلط نخواهد بود. حال با این توضیح  
برداشت‌های زیر از بیت امکان پذیر است:

۱- مصراع دوم به شکل سوالی و ایهامی بررسی  
شود، یعنی:

الف: آیا نشستگاه تو به پای (ارزش) بغداد من  
«لاهور» می‌رسد؟

ب: آیا بغداد من «لاهور» به پای نشستگاه تو  
«بغداد تو» می‌رسد؟

۲- اگر طرفه را که به معنای تحفه است در معنی  
مجازی ذوق شاعرانه و بغداد را هم در معنی لغوی خداداد  
در نظر بگیریم آنگاه می‌توان بیت را اینگونه معنی کرد:  
ای ابوالفرج رونی که ذوق شاعرانه تو خداداد است:  
ذوق شاعرانه من آرزوی مقام و جایگاه تو را دارد.